

شین هوا- کتابخانه و کتاب فروشی ۲۴ ساعته، چین

تلگراف- یوز پلنگی در حال کش و قوس صبحگاهی، پارک ملی کنیا



رویترز- پهلو گرفتن قایق ها در بندر یخ زده کراسنویارسک، روسیه

دنیای به روایت تصویر

در محضر بزرگان

یک ساعت مراقبه، ۱۰ ساعت حفاظت

آیت ا... جوادی درباره رابطه انسان با خدا در نماز می فرماید:
«اگر خواستیم ببینیم آیا با خدا مأنوسیم یا نه، باید ببینیم از خواندن قرآن که سخن خدا با ماست و از خواندن نماز که سخن ما با خداست، احساس ملال می کنیم یا احساس نشاط. هر کس یک ساعت برای مراقبت زحمت بکشد، ۱۰ ساعت او را حفظ می کنند و به پیش می برند و قهرأ نجات پیدا می کند و حفظ خاطرات در نماز برای او سهل و آسان خواهد شد. چون خدا در همه جا با ماست. برای این که توهم نشود هنگامی که انسان در نماز سر برمی دارد (صعود می کند) و در کبریاپی با خدا شریک است، تکبیر می گویم. همچنین هنگامی که هبوط (رکوع و سجده) می کنیم، برای این که توهم نشود خدای سبحان نیز هبوط می کند، در رکوع و سجده (سبحان...) می گویم؛ یعنی، او منزّه از هبوط است.»

بر گرفته از سخنرانی شهرو ۱۳۹۳

پند نیکان



ریشه ضرب المثل

باچ به شغال دادن

در گذشته بعضی از باغ داران برای این که شغال ها به درختان و میوه های باغ شان زیان نرسانند، هر شب یک یا چند حیوان مثل گربه یا خرگوش را می کشتند و سر راه شغال ها می گذاشتند تا آن ها لاشه ها را بخورند و به محصول باغ ها خسارت وارد نکنند. اما بعضی از باغ داران در باغ های اطراف که چنین کاری نمی کردند، به باغ داران هم مرز خود می گفتند ما مثل شما به شغال باچ نمی دهیم. رفته رفته این جمله به مثل تبدیل شد. هر گاه کسی بخواهد چیزی را به زور از کسی بستاند، طرف مقابل می گوید: «من باچ به شغال نمی دهم.»

بر گرفته از: کلاوشی در امثال و حکم فارسی، اثر یحیی برقی

نیاز طنزی ها



هندوانه بدون شرط چاقو

قیمت: هرچی کرم خریدار است

نوع: فروشی فوری

توضیحات:

هندوانه درون عکس خریداری شده و بیخ

خیر این جانب مانده است.

تقاضا دارم این ها را از من بخرید و تا قبل

از دیدن همسر، از بروز یک اختلاف

خانوادگی شدید جلوگیری کنید. خودم

رایگان دم در خانه خریدار تحویل شان

می دهم، فقط یکی بخرد...

اندک صبر

دم و باز دم

این روزها

نفس کشیدن من، شده:

دم و

باز...

دم

حتی به قدر یک باز دم

نمی خواهم از من کم شوی

این روزها که

تورا نفس می کشم...

افشین بدالهی

دور دنیا

ارثیه سنگین



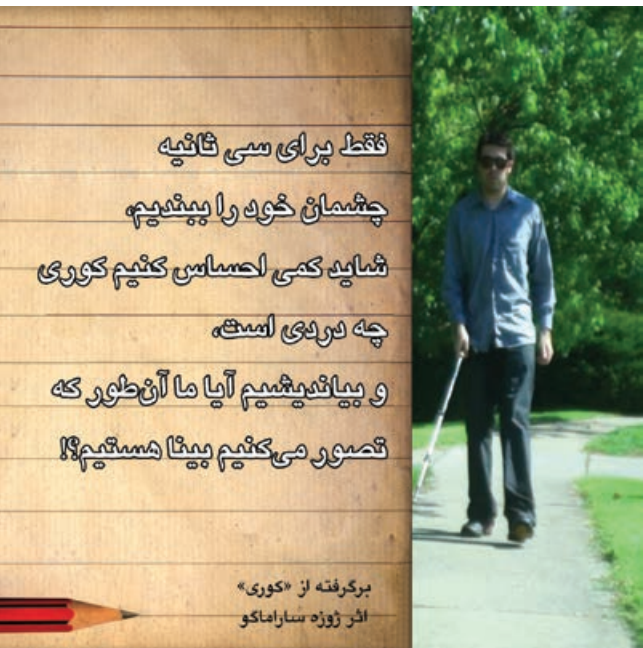
آدیتی سنترال- تصور کنید ناگهان خبردار شوید که بیش از آن چه تصور می کردید، ارث به شما رسیده است. این همان اتفاقی است که برای خانواده «برمرور» در آلمان اتفاق افتاد، وقتی متوجه شدند یک میلیون و ۲۰۰ هزار عدد سکه به وزن ۲/۵ تن ارث برده اند! با این حال مشخص شد شمردن این مقدار سکه، بیشتر از حمل آن وقت می گیرد. این اتفاق از ۳۰ سال پیش شروع شد، هنگامی که پدر خانواده تصمیم گرفت سکه پس انداز کند. پس از مرگش اعضای خانواده سکه ها را که تعداد زیادی از آن ها تاریخ شان منقضی شده بود یا رنگ زده و به هم چسبیده بودند، با چندین خودرو درون صدها کیسه به بانک بردند. ولی مشکل اصلی شمردن آن مقدار سکه بود که شش ماه به طول انجامید و در نهایت هشت هزار پورو به آن ها رسید!

ترسانک

تنها در شرکت

فرخ آن قدر کار عقب مانده روی سرش ریخته بود که اصلا متوجه گذر زمان نشد. به خودش که آمد هوا تاریک بود و چراغ های شرکت را روشن نکرده بود. تنها روشنی اتاق، نور صفحه رایانه بود. در این لحظه، صدای پایی در راه پله شنیده شد. کلیدی خرچید و در با صدای قیژی باز شد. کسی وارد آبدار خانه شد. از صدای سوت زدنش به نظر می رسید باید امیر، همکارش باشد. نیم ساعت پیش بیرون رفته بود. لابد چیزی توی یخچال جا گذاشته بود. صدای استکان آمد. فرخ گفت: «امیر چایی می ریزی؟ یه دونه واسه منم بریز، کارم داره تموم میشه». صدایی نیامد. بعد استکانی افتاد روی زمین و شکست. فرخ از جایش بلند شد. چراغ ها را روشن کرد. کف زمین آبدار خانه خرده شیشه و کمی خون ریخته بود. هیچ کس آن جا نبود. با امیر تماس گرفت. امیر خانه شان کنار پسر کوچک اش بود. گوشی را گذاشت. لامپ مهتابی توی راهرو چشمک می زد و هیچ چیز شرکت دیگر مثل قبل نبود.

بریده کتاب



روش های تشفیص هندوانه شب چله



از اون لحاظ

روزنامه... روزنامه... آخرین تیر تیر

باخبر شدیم یکی از روزنامه های کشور به دلیل گران شدن کاغذ، تعداد صفحاتش را چهار صفحه کاهش داده است. در همین زمینه به پیش بینی فاز های گرانی کاغذ و آینده روزنامه ای فرضی پرداخته ایم:

فاز اول: به دلیل گرانی کاغذ، مدیر مسئول آن روزنامه فرضی از سردبیر می خواهد تعداد صفحات کمتر شود. سردبیر از نویسندگان می خواهد که جمع و جور تر بنویسند. نویسندگان از کلمات می خواهند که مهربان تر بنشینند.

فاز دوم: با ادامه گرانی ها مدیر مسئول از سردبیر می خواهد بخش هایی از روزنامه حذف شود. سردبیر بخش فرهنگی را حذف می کند.

فاز سوم: مدیر مسئول باز هم درخواست کاهش صفحات را دارد. سردبیر بخش های ورزشی، اجتماعی و اقتصادی را نیز حذف می کند.

فاز چهارم: مدیر مسئول عرق ریزان جلسه ای با سردبیر برگزار می کند. سردبیر تمام بخش های روزنامه غیر از صفحه اول، جدول و آگهی ها را حذف می کند.

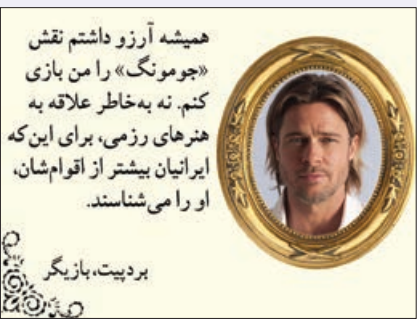
فاز پنجم: مدیر مسئول زنگ می زند به سردبیر. سردبیر که می داند ماجرا چیست، رد تماس می دهد و می رود صفحه اول و تیرها را نیز حذف می کند. از روزنامه فقط یک صفحه مانده آن هم جدول است و آگهی ها و تاریخ انتشار به شمسی و میلادی و قمری.

فاز ششم: مدیر مسئول و سردبیر در دفتر خالی روزنامه نشسته اند و تصمیم می گیرند با حذف تاریخ های میلادی و قمری، ابعاد روزنامه را به A5 برسانند. این که صدای شان در دفتر خالی روزنامه می پیچد، برای شان سرگرم کننده است. فاز هفتم: با ادامه گرانی کاغذ، مدیر مسئول تک و تنها در دفتر خالی نشسته است و با سردبیر ویدئو کال می کند. تصمیم می گیرند روزنامه را به صورت کارت ویزیت شامل اسم و شماره مدیر مسئول منتشر کنند. سردبیر با شیطنت از جن و روح صحبت می کند تا مدیر مسئول در دفتر خالی بنرسد و محیط مفرحی در تحریریه ایجاد شود.

فاز نهمی: دفتر روزنامه دوباره جان گرفته است و اعضای تحریریه و نویسندگان در دفتر جمع شده اند. همگی آن ها از صبح تا بعد از ظهر در دفتر جمع می شوند و به عنوان یک شرکت، کار نتورک مارکتینگ انجام می دهند. بعد از ظهرها هم برای این که روزنامه زمین نخورد، روی پیشخوان دکه های روزنامه فروشی می نشینند و با یک چوب نقالی، به شرح اتفاقات و خاطره های آن روز می پردازند!

محمد امین فرشاده مهر

شوخی بزرگان



ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

* خراسان مردمی! رسالتی بس خطیر دارید و انصاف در این مهم موفق عمل کردید. از خواندن مطالب زیبای صفحات زندگی سلام لذت بردم. سیاس.

* یک هفته است سریال پزشکان جوان که از شبکه تماشا پخش می شد تموم شده. شبکه نمایش داره آئونس اش رو پخش می کنه. بی برنامه گی و ناهماهنگی تا کی؟

* واقعا جملات بانکم من رو چاپ نمی کنید، بعد این جملات خنک رو چاپ می کنید. حتی این جا هم پارتی بازی! سجاد پارسا

ما و شما: تو پیامک هاتون گشتیم، این رو از همه با نمک تر برای مسابقه «چی شده؟» دیدیم: تاثیر مثبت ماهواره بر افکار عموم مردم. « قضاوت با خواننده ها!

* دوست دارم چاقو کش جراح باشم، نه چاقو کش سلاح! * آق کمال! در مهمانی شب چله ات مزاحم بدون نقطه نمی خواهی؟!

آق کمال: دداش دیر پیام دادی، خودمان جای قول دادم بری مزاحم بی نقطه شدن!

* مهم نیست کجا می میریم، مهم آن است که چطور می میریم؟!

* از مادر عزیزم بابت تمام زحماتی که برای من کشیده است تشکر می کنم و دست اش را هم می بوسم.

ابراهیم مرادی از روستای زیبای ابدلیک

* گل غنچه کرد و غنچه شکفت و خداوند در بهترین روز تاریخ زیباترین هدیه اش را به ما بخشید، معین جان اول دی سالروز میلادت مبارک باد.

پدر و مادر ت کاظم و اعظم